
ارنان ریورا لتلیئر

نقال فیلم

ترجمہی بیوک بوداگی



چون در خانه‌ی ما پول سواره بود و ما پیاده، برای همین هر وقت توی شهرک فیلمی روی پرده‌ی سینما می‌آمد که به نظر پدرم جالب بود (فقط به خاطر هنرپیشه‌ی مرد یا هنرپیشه‌ی زن‌اش) پول خرده‌ها را روی هم می‌گذاشتیم تا فقط پول یک بلیت جور بشود و آن وقت آن‌ها مرا به تماشای فیلم می‌فرستادند.

بعد که از سینما به خانه برمی‌گشتم، باید توی اتاق مبله، در جمع تمام اعضای خانواده فیلم را روایت می‌کردم.

برادرهایم) به خاطر من و به خاطر آداب‌دانی در مقابل زن‌ها مرا به سینما می‌فرستادند. این جوری نبود. علت‌اش فقط این بود که من از همه‌ی آن‌ها بهتر می‌توانستم فیلم نقالی کنم. بله، درست شنیدید، دقیقاً به همین خاطر: من بهترین نقال فیلم در خانواده بودم. بعد بهترین نقال فیلم در یک بلوک از خانه‌های سازمانی، و یک‌کم بعدتر بهترین در تمام شهرک معدن. همین‌قدر می‌دانم که در خانه‌های سازمانی کسی در نقالی فیلم انگشت کوچیکه‌ی من هم نمی‌شد. فرق هم نمی‌کرد چه فیلمی باشد: کابویی، ترسناک، جنگی، فضایی یا عاشقانه، و صد البته فیلم‌های مکزیکی که عشق پدرم بود. پدرم یک مرد تمام‌عیار جنوبی بود.

و با یک فیلم مکزیکی بود که من این عنوان را کسب کردم. یک فیلم پرسوز و گداز، با یک عالمه ترانه و آواز. درهر حال اول باید این عنوان را کسب می‌کردم.

یا این که نه، فکر می‌کنید مرا به خاطر هیکل خوشگل‌ام انتخاب کرده بودند؟

از سینما که برمی‌گشتم، فضای خانه واقعاً قشنگ بود؛ پدر و برادرهایم بی‌تاب و مشتاق در انتظار من می‌نشستند، درست مثل سینما در یک ردیف، با موهای شانه‌کرده و لباس‌های مرتب.

پدر پتوی بولیوی روی زانوهایش می‌انداخت و توی تنها مبل خانه‌مان در لژ می‌نشست. روی کف اتاق و کنار مبل، بطری شراب قرمز او و تنها لیوان موجود در خانه‌ی ما برق می‌زد. توی بالکن سینما، نیمکت زمخت و یغوری بود که برادرهایم به ترتیب قد روی آن می‌نشستند. بعدها که چندتا از دوست‌های آن‌ها توی رف پنجره نشستند، همان‌جا به لژ تبدیل شد.

وقتی به خانه می‌رسیدم، لیوان چایی من آماده بود و تند آن را هورت می‌کشیدم و نمایش شروع می‌شد. جلو دیوار آهک‌اندود که چون پرده‌ی سینما سفیدسفید بود می‌ایستادم و فیلم را موبه‌مو، همان‌طور که پدرم دوست داشت از اول تا آخر تعریف می‌کردم و سعی می‌کردم هیچ‌کدام از اجزای فیلم را ناگفته نگذارم: وقایع داستان، دیالوگ‌ها و شخصیت‌ها را.

حالا فکر نکنید چون من تنها زن خانواده بودم، آن‌ها (پدر و